





شتر ایستاده و یکی خوابیده که حقیقتاً اول تصور کردیم شتر و عرب است بعد که نزدیک رفتیم و درست نگاه کردیم دیدیم از موم ساخته انداز چیزهای دیدنی دنیا است این موزه چون جمعیت زیاد بود و هوای موزه هم حبس بود آمدیم بیرون امیر بهادر جنگ و فخر الملک موقوف الملک امین حضرت وکیل الدوله عین السلطان بصیر السلطنه بامابودندوزیر مختار انگلیس و لرد کننیر مهاندار ماهم همراه بودند بعد از موزه آمدیم بیرون سوار کالسگه شدیم بنای گردش را گذاشتیم از هات پارک گذشتیم و آمدیم از کننار رودخانه تمس هم گذشتیم بقدر دو ساعت در شهر گردش کردیم هر قدر بخوایم تعریف و توصیف این شهر را بنویسیم کم است و نمیدانم چه باید نوشت لهذا همین اختصار ختم میکنم مقارن غروب آمدیم منزل شام خوردیم در ساعت نه نواب ولیعهد آمد و رفتیم به تاترا امپیر *Empir* چه تاتری چقدر مزین و عالی سه چهار طبقه ساخته اند اول پرده که بالا رفت شخصی آمد یکدسته ورق در دست داشت در صورتیکه دستش را بالا کرد و تا مرفق لباس نداشت که تصور کرد در قهارا پنهان میکند با دور بین هم نگاه میکردیم دستش لخت بود یکدفعه ورقها بکلی در دستش غیب میشد باز همینکه میخواست تک تک ورقها را از انگشتش بیرون میآورد و نشان میداد بعد ورقها را یکی یکی به او انداخت تا سقف تاترا که متجاوز از بیست ذرع بود ورقها به او میرفت و در طبقات سیم تاترا می افتاد خیلی کارهای غریب کرد بعد دو نفر آهنگر آمدند که آهنگری میکردند بطوریکه چکش میزد که باهنگ موزیک جفت میشد فوراً آنها غیب و در آن واحد پرده دیگری که دور نماها تشکیل میداد دیده میشد در بردسیم باله ورقص میشد بقدر دو یست نفر دختر بالاسهای مختلف انواع و اقسام رقصها کردند یک دختره اکثریس بود خیلی خیلی خوب میرقصید بسیار تاترا قشنگ خوبی بود که بنوشتن نمیکند بعد از اتمام آمدیم بمنزل خوابیدیم

§ — § ( چهارشنبه یازدهم جمادی الاولی ) § — § .

امروز باید برویم بدیدن اعلیحضرت پادشاه انگلستان صبح برخاستیم نماز خواندیم دوباره خوابیدیم شب هم کشیک عین السلطان بود بعد برخاستیم دست و رومانرا شستیم جائی خوردیم دعاها مانرا خواندیم ساعت یازده نواب ولیعهد آمد بپرنس آرتور آمدیم پائین سوار کالسگه شدیم و رفتیم بکار راه آهن حاضر بودنشیم و حرکت کردیم جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار موقوف الدوله امیر بهادر جنگ فخر الملک سیف السلطان موقوف الملک وکیل الدوله مهندس الممالک حاجب الدوله علاء السلطنه حسین قلی خان نواب در رکاب مابودند یکساعت و نیم راه است ولی مدرسه ساعت و نیم رفتیم با وجود این ساعتی ده دوازده فرسنگ راه میرفتیم و در کمال سرعت حرکت میکرد تقریباً مثل این بود که یکساعت بظهر مانده از ظهر آن برویم قزوین نهار بخوریم و مقارن غروب مراجعت کنیم راه آهن اغلب از روی پلها میگذشت بطوریکه مقابل بود با طبقه اول خانه های اطراف راه همه سبزه و چمن و جنگل دیده میشد رفتیم تا رسیدیم بکنار دریا راه آهن میرفت تا نزدیک کشتی که اعلیحضرت پادشاه منزل داشتند اعلیحضرت پادشاه در کار راه آهن با بعضی از صاحب منصبان بخری و غیزه ایستاده بودند پیاده شدیم پادشاه تعارف کرده دست دادیم دسته موزیک بود سلام

ایرانی زدند سر باز گارد بود از جلو آنها گذشتیم از کشتی های اطراف شلیک توپ کردند و رفتیم توی کشتی پادشاه بسیار کشتی خوبی بود یکصد ذرع طول و سی و پنج ذرع عرض داشت خیلی فشنگ و مژین و عالی بود علیا حضرت ملکه و دخترشان هم در کشتی ایستاده بودند ملاقات شدند دست دادیم و رفتیم توی اطاق نشستیم قدری صحبت کردیم بعد آمدیم در تالاریکه در کشتی نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم تقریباً بیست ذرع طول این تالار بود علیا حضرت پادشاه و ملکه و دخترشان و ولیعهد و پرنس و بعضی از رجال دولت بودند هم راهان ما هم اگر چه همه مدعو بودند ولی بعضی ها نیامده بودند اشخاصی که بودند جناب اشرف اتابک اعظم و سایرین دکتر ادکاک دکتر لندی همه سر میز نهار خورده اعلی حضرت پادشاه بر خاسته به سلامتی مانتست بردند و نطق در اتحاد دولین و اظهار خوشوقتی از آمدن ما به انگلیس نمودند ما هم بر خاسته نطق کرده جام شربی به سلامتی ایشان خوردیم حسینقلی خان نواب ترجمه کرد بعد بر خاسته آمدیم بالای عرشه کشتی علیا حضرت ملکه عکس ما را انداختند بعد عکس مخصوص پادشاه هم آمد عکس ما و پادشاه و ملکه را انداخت یک عکس کروپ هم از ما و پادشاه و هم راهان انداخت حقیقتاً پادشاه خیلی مهربان و خوش رو هستند قدری مهربانی کردند که مافوق ندارد خیلی خوش وقت بودند از ملاقات ما ما هم از اینکه الحمد لله احوال پادشاه خوب بود و عمل بدی که کرده بودند بی خطر گذشته خیلی اظهار خوشوقتی کردیم ولی برای اینکه پادشاه خسته نشوند برخاستیم باز پادشاه ناگوار مشایعت کردند و از کشتی ها باز بنای شلیک توپ را گذاردند آن کشتی که بانا پلیون در سابق جنگ کرده بودند و اولی کشتی انگلیس بوده و امیرال معروف انگلیس لر دلسون در او بوده است همینطور نگاه داشته اما پیش کشتی های جنگی حالیه هیچ است در حقیقت توپ سر برداشته توپچی که توپ را آتش زده بود توی توپ آتش مانده بود همینکه کیسه باروت را گذاشته بود در رفته و توپچی را نکلی معدوم کرده بود خلاصه آمدیم ترن حاضر بود با پادشاه و داع کرده نشستیم به ترن و حرکت کردیم و ایعهد و پرنس آرتور و موثق الدوله و فخر الملک پیش ما بودند مقارن غروب وارد منزل شدیم شام خوردیم بعد از شام فخر الملک و آقاسید حسین پیش ما بودند سایرین

۹۲، ۱۹ بودند

( \* ) ( پنجمین شانزدهم جادی الاولی ) ( \* )

صبح برخاستیم رخت پوشیدیم و آمدیم پائین و ایعهد آمدند نشستیم قدری صحبت کردیم چون اعلی حضرت پادشاه به اکسل میروند و حکومت آنجا هم با ولیعهد است برای پذیرائی پادشاه باید بروند خدا حافظی کرده رفتند بعد آمدیم اطاق دیگر (لرد لندن) و وزیر امور خارجه انگلیس آمد بقدر یک ساعت نشستیم مطالبی که داشت اظهار کرد حسینقلی خان نواب ترجمه میکرد بعد وزیر امور خارجه رفت رؤسای گرها جمشیدچی چی بحضور آمدند خطابه داشتند خواندند و یک جعبه از مطلا هم که جای خطابه بود تقدیم آورده بودند کلاه های ضربی داشتند مقوائی از عقب

چاک داشت يك چیز سفیدی هم بود لای جا کش ترکیب غریبی بود آنها رفتند ما هم رفیقیم بکارخانه ما کریم و الکتریک خود ما کریم آنجا بود ریش سفیدی دارد زنش هم بود و اجزا هم بودند و معرفی شدند سه قسم توپ بود یکی توپ کوچک که هر دقیقه سیصد تیر می انداخت گلوله اش تقریباً بقدر تفنگ مارتینی بود قسم دیگر گلوله اس دمدم بود و بقدر یک جوب فشنگش بود که هر دقیقه دو یست تیر می انداخت يك قسم توپ دیگر هم با اندازه نه سانتیمتر بود از توپ ما کسیم کوچک خود مان چند تیر انداختیم بعد رفیقیم بکارخانه الکتریک که گوسازی میکنند این کوئی که ماسی بنیم ساخته میشود هفت عمل باو میکنند تا گو میشود یکجا رفیقیم که سبه توی او را درست میکردند یکجا او را معلوم میکردند باطلای سفید همه را بدقت تماشا کردیم بعد رفیقیم بسفارت خود مان علاء الساعنه و پسر هایش و اجزا سفارت همه بودند حقیقتاً علاء الساعنه خیلی نو که قابل خوبی است و از خدمات او خیلی راضی هستیم نه ماه مفصلی تهیه کرده بود خوردیم بعد از نه ماه بعضی تفنگ و اسباب هادر کارخانه هلاند که از کارخانه های معروف انگلیس است آورده بودند سه چهار تفنگ خریدیم یک ساعت هم علاء الساعنه پیشکش کرد که زیر ساز میزد و يك تصویر مرحوم محمد شاه را هم آورده بودند تمامی بود و خوب کشیده بود تا چهار ساعت از ظهر گذشته آنجا بودیم بعد آمدیم پائین عکاسی حاضر بود عکس ما را انداخت بعد سوار شدیم و آمدیم بمغازه که اسباب نقره و مفضض درست میکردند و می فروختند بعضی اسبابها خریدیم و گردش کردیم این مغازه چهار طبقه است طبقه اول رفیقیم زدگرها کار میکردند تمام دکانها و بود از اسبابهای معلول و نقره و مفضض که ظروف اغاث سلاطین را از آنجا میدهند بعد آمدیم بیرون جناب اشرف اتابك اعظم مرخص شد که بروی بخانه وزیر امور خارجه ما با وزیر مختار انگلیس وارد کینتر بودند آمدیم منزل بعد از ساعتی شام خوردیم و نماز خواندیم پرنس ارتور آمد ساعت نه رفیقیم به هیدرم اول که وارد شدیم پرده افتاده بود پرده که بالا رفت دور نمای جنگلی پیداشد ریسمانها او زبان کرده بودند برای ژیناستیک سه نفر دختر بسیار خوشگل که حقیقتاً نقل داشتند مشغول بازی شدند خیلی بازی کردند دو فقره بازی شان که محل حیرت بود در انجامینو یسیم من جمله یکی از دخترها در طنابی آویزان شد و حلقه را بدندان خودش گرفت آن دو دختر دیگر با حلقه آویزان شدند و مدتی چرخ می خوردند و آن دختر اینها را با دندان نگاه داشته بود يك بازی دیگر بازی یکی از دخترها آویزان شد و دو دست خودش را باز کرد بهر دستش یکی از دخترها آویزان شده انواع معلق هازند بدون اینکه دستش خم شود مثل این بود که بچوبی آویخته باشد و بازی میکنند بعد از اینکه انواع بازیها کردند پرده افتاد بعد انواع بازیها در آوردند اسب عربی بسیار قشنگ سفید خوبی بود بهوای موزیک رقص میکرد و باد سنتس طبل میزد با هنگ موزیک انواع اقسام حرکات غریب و عجیب کرد بعد ولو سید بازاها آمدند حرکات غریب کردند کاسیناهی بود ولو سید سوار شده بود خیلی مقبول بود بعد ایلات و قطاع الطریق های قدیم را نمودند که تفنگ انداخته آدم را برهنه کردند و خانه آتش زده شد یکدفعه رو دخانه آبی جاری شد و



محوطه هیدروم پراز آب شد اسبها آمدند از دوزخ راه خودشان را میبنداختند توی آب خیلی تماشا داشت خیلی بازیهای خوب کردند بعد از اتمام بازی برخاستیم سوار کالسکه شدیم پرنس آرتور و جناب اشرف اتابک اعظم آمدیم منزل همراهان نوکرهای ماهه اغلب بودند چون شب جمعه بود آقا سید حسین آمد روضه خوبی خواند بعد از اتمام روضه خوابیدیم

— \* جمعه هفدهم جمادی الاولی \* —

امروز باید برویم تماشای قورخانه . صبح از خواب برخاستیم دعاها مان را خواندیم چائی خوردیم ساعت یازده پرنس آرتور آمد سوار کالسکه شدیم رفتم به گار راه آهن حاضر بودنشتم خیلی تند میرفت نیم ساعت راه بود از توی شهر همه جا میگذشتیم در حقیقت بیرون شهر لندن است رفتم تا رسیدیم از ترن پیاده شدیم کالسکه حاضر بود سوار شدیم بقدر هزار قدمی همه با کالسکه رفتم دو طرف راه جمعیت زیادی بود بقدر ده یا زده هزار نفر ایستاده بودند سرماز هم تک تک دو طرف فاصله ایستاده بودند ترن آل برتس سه سالار قشون انگلیس حاضر بود سوار پهلوی کالسکه ما میامد اول آمدیم از جلو توپخانه گذشتیم و بدقت ملاحظه نمودیم دو قسم توپ بود یکی هشت سانتیمتری و یکی نه سانتیمتری که یکی مال سواره و یکی مال پیاده از قرار اینکه ترن آل برتس عرض کرد یک قسم هشت پوند است و یکی دو از ده پوند است مثل حساب سابق خودمان پوند میگویند حالا که توپخانه ما طرح اطریش است سانتیمتری میگویم خلاصه بعد از آنکه از جلو آنها گذشتیم بعد آمدیم ایستادیم توپخانه آمد از جلو ما دقیقه کرد اول آرام و بقدم اسب آمده گذشتند بعد توپخانه پیاده باز آمده آرام گذشتند و توپخانه سوار بناخت آمده و گذشت خیلی خوب مشق کردند بعد از اتمام مشق آمدیم در عمارتی که نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم در سالون نهار تابلوی نقاشی صورت مرحومه ملکه و دوک دکامبرسبیج و سایر سردارهای انگلیس بود بعد از نهار نیم ساعت استراحت کردیم بعد آمدیم باز راه آهن نشستیم رفتم بقورخانه اول توپ بزرگ بود که یکی هشت میل انگلیسی گوله اش میرود توپهای کوچک هم خیلی بود بعد آمدیم بجاییکه جر و انتقال بود بقدر صد ذرع میشد این محوطه لوله توپی که میخواستند بریزند از کوره بیرون آورده لوله بود بقدر بیست ذرع یکبار چه سرخ خیلی تماشا داشت این لوله توپ را یک آستر میریزند یک روه این آسترش بود که بعد روه را روی او بکشیدند این لوله را جر و انتقال گرفت بقدر دوسه ذرع که بیرون آمد در کوره را باز کرده توپ را در آوردند یکچاهی بود دو مقابل عمق لوله توپ را داشت پراز روغن لوله توپ را فرو بردند بان جاره روغن آلود از چاه بیرون آمد بعد از تماشای همه آنها چون هوا خیلی گرم بود آمدیم بیرون رفتم عمارتی بود قدری راحت کردیم بعد باز راه آهن آمدیم منزل نماز خواندیم و شام خوردیم بعد از شام سیناتگراف آورده بودند پائین رفتم پائین صورت ملاقات مار با اعلیحضرت پادشاه و رفتن امروز بقورخانه و تماشاخانه دیشب و جاری شدن آب و ورود خانه تمام را بتوسط چراغ الکتریسیته به پرده انداختند بعین مثل این بود که خودمان در حرکت هستیم تماشا کردیم بعد آمدیم بالا و استراحت فرمودیم \*









( موقی است که اعلیحضرت قدر قدرت اقدس مایونی ارواحافدام اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امیر طور هندوستان و علیاحضرت امیر اطریس )

( انگلستان و هندوستان در کتقی ملاقات فرمودند )



۴۰ ( ) — § ( شبه هیجدهم جادی الاولی ) § — ( ) ۴۰

صبح برخاستیم لباس پوشیدیم بعضی تفنگ ها از کارخانه ریشارو غیره آورده بودند ملاحظه کرده چندتا خریدیم تا وقت نهار مشغول بعضی کارهای شخصی بودیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار هم بقدر یکساعتی خوابیدیم بعد از خواب برخاستیم سه ساعت بعد از ظهر باید به ون زور برویم در ساعت سه پرس آرتور آمد کالسکه ها حاضر شد سوار شدیم جناب اشرف آتابک اعظم و وزیر دربار و سایرین هم بودند رفیقیم تا رسیدیم بگارت ترن حاضر بود سوار شدیم نیم ساعت باراه آهن مسافت دار در رفیقیم تا رسیدیم بون زور شهر کوچکی است پارک و قصر ملکه هم بهمین اسم ون زور موسوم است قلعه دارد دیوارها تمام از سنگ است عمارت هم در بلندی واقع است منظر بسیار خوبی دارد مقبره مرحومه ملکه هم در همین جا است اول رفیقیم سر مقبره دسته گلی حاضر کرده بودند گذاشتیم سر قبر چهار گوشه مقبره ملکه چهار مجسمه از مرمر بود یکی حضرت سلیمان و یکی داود و یکی دانیال و یکی حضرت زکریا روی قبر هم مجسمه از مرمر بود که صورت ملکه و پرس آلبرت خوابیده بودند در شاه نشین مقبره هم قبر پرس آلبرت مجسمه خودش را با دختر کوچکش ساخته بودند تفصیل آن اینست که دختر کوچکش مبتلا بمرض دیفتریک شده بود چون خیلی تعلق باو داشت در ناخوشی او مشغول پرستاری و از او جدا نشده بود تا خودش هم بمرض دیفتریک مبتلا شده بود با هم مرده بودند انسان از ملاحظه این جاها و این عوالم مبہوت می شود پرسیدیم که همراهان ما کجا هستند عرض کردند رفته اند به قصر ملکه مشغول تماشا هستند جناب اشرف آتابک اعظم و وزیر دربار با ما بودند این پارک و قصر بقدری بزرگ است که بقدر نیم ساعت با کالسکه مادورش را اگر دیدیم تا رفیقیم به عمارت در عمارت پیاده شدیم از پله ها رفیقیم بالاتر راها اطاقها بردم های نقاشی هر قدر تعریف بنویسیم کم است گالری بود که تقریباً دو بیست قدم طول داشت تماماً پرده های نقاشی اعلا کتابخانه خیلی خوبی بود که شصدهزار جلد کتاب داشت قرآن خطی و قرآنی که از منهدی سودانی گرفته بودند انجا بود برداشتیم بوسیدیم و زیارت کردیم و مخصوصاً از شخص مستحفظ خواهش کردیم که همیشه در جای محترمی بگذارد انجیل ارمنه که مصور و خیلی قدیم بود دیده شد گلستان خط میر و انواع کتابها و گنجینه خاقان مرحوم حطی که صورت آقا محمد شاه و مرحوم خاقان مغفور را داشت دیده شد خیلی کتابخانه جامع خوبی بود از هر قیل کتاب و هر زبان بود همه اطاقها را گردش کردیم بعد رفیقیم با طاقی که در هر دو سفر شاه شهید را در همان اطاق مرحومه ملکه پذیرائی کرده بود و نگاه میکرد به پارک نشستیم گل کاری جلو اطاق کرده بودند مثل موزائیک یا مینا بقدری قشنگ و خوب بود که دیگر بهتر از این نمیشود نشستیم چای خوردیم و بعد آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم و آمدیم بگار و باراه آهن آمدیم بگریستال پاله عمارت بلور غروب بود که وارد شدیم عکس انجار در جهان نمادیده بودیم همه چه تصور میکردیم که یکی از قصور چینی ها است و خیلی دلمان میخواست که انجار تماشا کنیم انجار در پنجاه و نه سال قبل از این ساخته اند برای اکسپوزسیون بعد از اکسپوزسیون که تمام را خراب کرده اند انجار انگاه داشته اند آمدیم تا رسیدیم بجایشیکه راه آهن

تازه اختراع کرده اند در هشت روز قبل از این این اختراع را در لندن کرده اند ولی در بنگ دنیا دو سال قبل اختراع شده است کالسه بشکل اتومبیل ساخته اند در رایل راه آهن میاقد با قوه الکتریک بقدر بیست ذرع سر بالا میرفت و بعد بقدر بیست ذرع هم مستقیم میرفت ولی آرام بعد یکم تبه سر از بر میشد بقدر سی ذرع سر از بر می آمد در کمال سرعت و تندی که همان سرعت دایره بود در دایره را مثل برقی میگردید بطوریکه سر آدمها تیکه نشسته بودند و آرو نه میشد دایره را طی کرده میامد پائین و باز مسافتی را طی میکرد حقیقتاً از چیزهای تماشائی دنیا بود بعد از تماشای این اختراع آمدیم از توی کریستال پاله گذشتیم مجسمه های خیلی اعلا و نفیس از حیث حجاری در اینجا گذاشته بودند همه را دیدیم بعد رفیم سر شام میز بزرگی گذاشته بودند دست چپ ما رئیس کریستال پاله نشسته بود بعد از او پرنس آرتور نشسته بود بعد جناب اشرف اتابک اعظم بود بعد فخر الملک بود همینطور بر دینف نشسته بودند دست راست ما وزیر امور خارجه انگلیس نشسته بود بعد وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و سایرین شام خوردیم بعد از شام رفیم به بالکنی که مشرف بود بانجائیکه آتش بازی میکنند و آتش بازی شروع شد خیلی خیلی آتش بازی خوبی کردند بالون زیادی هوا کرده زیر بالون آتش بازی بسته بودند مثل دنباله باد بادک از آتش بازی آویزان بود خپاره زیاد بالون مختلف به هوا میرفت خیلی خیلی تماشا داشت سیمی هم از الکتریک کشیده شده بود تا بالکن با اسبابی در بالکن گذاشته بودند دست که باو میزدند پائین روشن میشد و آتش میگرفت عرض میکردند ما خودمان دست زدیم فوراً صورت مادر کمال شباهت در پائین روشن شد و مردم بکفحه هورا کشیدند و دست زدند همینکه روشن میشد و پائین نگاه میکردیم مردم نمایان میشدند و وزیر دربار عرض کرد مثل یک صحرای گل بنظر میاید چون زنها اغلب بکلاهشان گل زده بودند تمام صفحه از گل بود گلهای روی کلاه های حصیری و شاپوهای مردها مخلوط به شده تماشا داشت جمعیت زیادی هم از مرد و زن بودند از قراریکه عرض کردند هفتاد و پنج هزار نفر جمعیت امشب تماشا آمده بودند بعد از دست زدیم بهمان اسباب الکتریک صورت اعلی حضرت پادشاه انگلیس و علیا حضرت ملکه در کمال شباهت روشن شد بعد شیر و خورشید ایران روشن شد حقیقتاً خیلی خوب ساخته بودند بقدر یک ساعت آتش بازی طول کشید بعد از اتمام آتش بازی آمدیم پائین از تالار بلور گذشتیم از قراریکه عرض شد هفت هزار نفر جمعیت در این تالار جا میگیرد آمدیم باشاهزاده پرنس آرتور و جناب اشرف اتابک اعظم و لرد کینتر بکالسه نشستیم آمدیم بگارت ترن حاضر بود سوار شدیم باران هم گرفت آمدیم تا گار لندن باز کالسه حاضر بود سوار شدیم آمدیم منزل در منزل هم مدتی با فخر الملک صحبت میکردیم اذیتش کردیم چون خسته بود میخواست برود بخوابد نگذاشتیم و همینطور نشسته بودیم و صحبت میکردیم

( • ) — ( یکنشنبه نوزدهم جمادی الاولی ) — ( • )

صبح از خواب بیدار شدیم ساعت ده و نیم باید برویم بیباغ وحش چند کاغذ و تلگراف از طهران رسیده بود ملاحظه نمودیم جواب نوشتیم ساعت ده و نیم کالسه حاضر شد باجناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار بکالسه

نشسته رفتم تقریباً ده دقیقه راه بود از هایت پارك گذشتیم آنجا جمعی بود با جناب اشرف اتابك اعظم صحبت  
میکردیم رفتم تا رسیدیم باغ وحش اول تماشای طیور را کردیم انواع اقسام طیور بود از جمله مرغابی بود که بالش  
مثل استخوان بود و نمی‌زد این مرغ را در سفر سابق فرنگستان در کفی دیده بودیم و تفصیل غریبی پیدا کرد و آن این  
بود منزل که آمدیم آقا سید حسین و ناصر خاقان و عکاسباشی و ناصر هایون را فرستادیم رفتند باغ وحش و وقتی آمدند عرض  
کردند مرغی دیدیم چهار پاداشت و این باهرا با تصور کرده بودند و میگفتند این مرغ باد و پاراه می‌برد هر چه ما میگفتیم  
معلوم است مرغ باد و پاراه می‌رود آنها نمی‌فهمیدند خیلی خنده داشت غذا خوردن این مرغ را ندیده بودیم امروز  
دیدیم با این دو بالی که دارد زیر آب می‌برد و ماهی را طوری زیر آب میگرفت که ماهی نمیتوانست از دستش در برود  
از جنس پشیل باش است قدری بزرگتر طوسی دیدیم رنگ مرغ های حاجی ترخانی شاخ دار خیلی رنگ غریبی بود  
قرقاون زرد طلائی بود همه را تماشا کردیم از طیور گذشتیم قفس شیرها و ببرها و پلنگ ها بود شیر افریق یال دار  
بود پلنگ سیاه رنگ اینجاست دیدیم يك حیوانی مثل کفتار طوری صدا میکرد مثل این بود که به آدم میخندید بعد  
رفتم مارها را تماشا کردیم چندین قسم مار بود گاری که داخل میشدیم يك سمت مارهای بزرگ بی سم يك سم  
مارهای سمی بزجه ها را درست ندیدیم ولی فخر الملك عرض کرد که نخه مرغ درسته را بلم ~~کرد~~  
بدون این که بشکند بعد رفتم بطرف مارهای بزرگ ~~یک~~ ماری بود که نه ذرع طول داشت و بقدر  
درخت تبریزی ده ساله بود میگفتند شش ماه قبل يك بز درسته را داده بودند خورد ده بود  
حالا دیگر شش ماه است غذا نخورده . بعد رفتم طرف مارهای گزنده يك ماری بود که دم پهنی داشت بقدر يك ذرع  
و فنی چوبی بطرف او دراز میکرد غضبانک میشد صدای غریبی میکرد مثل این بود که زنبور بزرگی نوبی اطاق  
صدا بکند اینطور صدای مار در صاحبقرانیه هم شنیده بودیم عرض کردند خیلی خطرناک است بوزیر دربار  
متحفظ آنها گفته بود که هر کس را بزند در بستان دقیقه تلف میشود . بعد رفتم به تماشای سایر حیوانات انواع  
آهوها بقدر مرال بزرگ تا کوچکتر از آهوه های خودمان در ایران انواع میمون نهادست های بلند یا های بلند کج و  
معوج راه میرفت انواع اقسام فیل کرکدن زرافه و سایر حیوانات بود از یک ساعت و نیم بظهر مانده تا دو ساعت  
از ظهر گذشته تمام باغ را گردش نمودیم و همه حیوانات را دیدیم بعد آمدیم منزل نهار خوردیم بعد استراحت کردیم  
عصر را توی باغ چای خوردیم توی به ترکیب ما کسیم آورده بودند ملاحظه نمودیم شب هم پرنس آرتور آمد بك  
پیانو آورده بودند بخیریم ناصر هایون قدری زد پرنس از تصنیفات ایرانی و آواز خیلی خوشش آمد بعد پرنس  
شام خوردیم بعد از شام حقه بازی آمده بود حقه بازیهای خوب کرد تماشا کردیم بعد پرنس رفت ما هم خوابیدیم

— ( دوشنبه بیستم جمادی الاولی ) —

امروز از لندن باید بطرف پاریس برویم . صبح برخاستیم لباس پوشیدیم چای خوردیم دعاها مان را خواندیم



ساعت هشت پریس آر تو آمد بالرد کینتر و وزیر امور خارجه سوار کالسه شدیم رفتم به گارتون حاضر بود دستة موزیک و سرباز ایستاده بود رفتم به ترن و حرکت کردیم توی واگن ما پریس و جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار و علا السلطنه بودند آمدیم تا يك استاسیونی که راه آهن ایستاد وزیر امور خارجه هم آمد پیش ما تا شهر و بندر دور پیش ما بود و صحبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم به دور پیاده شدیم رفتم در همان مهمانخانه که وقت رفتن شب مانده بودیم نیم ساعت توقف کردیم که بارها از ترن بپردازند به کشتی بعد رفتم به کشتی پریس و لر د کینتر و وزیر امور خارجه و سایرین آمدند توی کشتی خدا حافظی کردیم آنها رفتند سلام زدند و از قلعه های اطراف شلیک توپ شد و کشتی حرکت کرد بعد از آنکه کشتی حرکت کرد آمدیم توی اطاق و لحظ شدیم و قدری دراز کشیدیم احوالمان هم مهم نخورد فخر الملک و سیف السلطان و امین حضرت آقا سید حسین بصیر السلطنه پیش ما بودند آقا سید حسین روضه مخصری خواند بعد آمدیم روی کشتی و دربار اتمانشا کردیم گاهی میآمدیم توی اطاق گاهی در بالای کشتی گردش میکردیم یک ساعت و نیم هم روی دریا بودیم آمدیم تا رسیدیم به بندر کاله توی کشتی که میآمدیم این شعرا میخواندیم برای فخر الملک ( کشتی نشسته گانیم ای باد شرطه بر خیز ) ( شاید که بازینیم دیدار آشنارا ) امیر بهادر جنگ احوالش بهم خورد و رفت مشغولتی کردند شد و افتاد فخر الملک هم سرش کیج رفت هر قدر خواست بر خیزد برود نگذاشتیم و مشغول شد بصیر السلطنه هم کیج میخورد بدنبود در بندر کاله کشتی لنگر انداخت ما همان رادار کشتی خوردیم همراهان پیاده شده در هتل نهار خوردند بعد آمدیم چهار ساعت از ظهر گذشته نشستیم به ترن مسیولو گارل وزیر مختار فرانسه و دکتر شهیدرو عین السلطنه و سایرین آمده بودند حرکت کردیم ترن بسیار تنگ پر رفت ساعت یازده وارد شهر پاریس شدیم منزل مارادر Eliz è place hotel الیز بلاس هتل قرار داده اند وارد هتل شدیم در سالون جمعی ایستاده بودند از آنها احوال پرسیدیم فرمودیمه ژیدالدوله و نظام الدوله و سعد الدوله و مفخم الدوله و سایرین رادار گار دیدیم ایستاده بودند خلاصه آمدیم با طاق خودمان و بعد از ساعتی استراحت نمودیم

« ( ) — « — ( ) » § « ( ) — « — ( ) » § « ( ) — « — ( ) »

کشتی که دیر روز از انگلیس نشسته و آمدیم اسمش امپری وزن او هزار تن و وزن هر يك از دستکهای آن یازده تن قوت شش هزار اسب دارد هزار و دو یست تن بار بر میدارد هشتصد نفر مسافر ساعتی بیست و دو میل بطور متوسط راه طی میکند سیصد و بیست و چهار پا طول وسی و پنج پا عرض دارد سه مرتبه است شانزده اطاق دارد در ۲۴ ساعت هشتاد تن ذفال سنگ مصرف آن است در صورتیکه در حرکت باشد سی نفر در سر میز سفره خانه او غذا میخورند چهل صاحب منصب و عمله دارد هفت سال قبل در هشتاد هزار لیره خریده شده خلاصه امر و ز برای رفع خستگی در منزل ماندم عصر را با جناب اشرف اتابك اعظم و امیر بهادر جنگ و فخر الملک سوار کالسه شدیم و رفتم به بوادوبولن از آرک

دو تریغ گذشتیم یادمان آنسال آمد که مکرراً اینجا گذشته بودیم و بفخر الملک نشان میدادیم منزل خودمان را در انجائیکه آن مرد که میخواست آن حرکت را بکند و باجناب اشرف آتابک اعظم صحبت اکیسوز سیون دو سال قبل را می کردیم رفیقیم تا بنجایان آقا قبا از شان دمارس هم گذشتیم و آمدیم منزل تلگراف جوابه از اعلیحضرت پادشاه انگلیس رسیده بود عیناً درج میشود \*

اعلیحضرت امپراطوری شاهنشاه ایران از تلگراف محبوسیکه از اعلیحضرت شهابین رسید خیلی ممنون و متاثر و خیلی خوشوقت شدم که در توقف در لندن بوجود مبارک خوش گذشته است سخت متأسفم که ملاقات اعلیحضرت شما زیاد از یکدفعه قسمت نشد بلکه من امیدواریم که مسافرت اعلیحضرت شهابخوشی انجام گرفته بوطن مراجعت کنید \* شام را در منزل خوردیم بعد از شام رفیقیم بتاثر شاتل خیلی خوب تازی بود بازی خیلی خوبی کردند قریب سیصد نفر دختر میره رسیدند بعد از اتمام تاز آمدیم منزل و خوابیدیم \*

•• ( ) — •• § ( چهارشنبه ۲۲ جمادی الاولی ) § ( ) — ••

صبح برخاستیم جائی خوردیم و قدری کوچه را تماشا کردیم اطاق مانگاه میکند بنجایان شانزلیز انواع کالسه که اتومبیل ها میانند و میگذرند تماشا میکردیم جناب اشرف آتابک اعظم آمدند پیش ما بعضی نوشتجات طهران را آوردند ملاحظه کردیم الحمدلله همه سلامت بودند نهار خوردیم بعد از نهار مسیو لپساز تفنگ فروش آمد دو قبضه تفنگ هم از او خریدیم بعد قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم و سوار شدیم و رفیقیم بوادوبوان و گردش کردیم بعد آمدیم زیر تور ایفل حاجب الدوله را فرستادیم رفت بالای تور ایفل و ما خودمان آمدیم منزل شب را هم جائی نرفیقیم و منزل بودیم و الحمدلله خیلی خوش گذشت \*

•• § — •• § ( پنجشنبه بیست و سیم جمادی الاولی ) § ( ) — ••

امروز بنا است برویم برامبوی Rambouillet نهار را مهمان جناب موسیولوبه رئیس جمهوری فرانسه هستیم صبح برخاستیم جائی خوردیم رخت هامانرا پوشیدیم دعاها مانرا خواندیم آمدیم پائین جناب اشرف آتابک اعظم وزیر دربار موق الدوله امیر بهادر جنگ حاجب الدوله یمن السلطنه مهندس الممالک با ما بودند رفیقیم تاز رسیدیم بگار ترن حاضر بود سوار شدیم از پهلوی شهر و رسایل گذشتیم عمارت و هوض های و رسایل را دیدیم کارخانه سو ریپیدا بود یاد پیرار سال و از روز افتادیم و شکر کردیم الحمدلله عاقبت بخیر بود راه آهن خیلی تند میرفت ساعتی چهارده یا زده فرسخ میرفت رفیقیم تاز رسیدیم بگار مسیو دلکاسه وزیر امور خارجه فرانسه هم حاضر بود رفیقیم برامبوی جناب موسیولوبه و بعضی از جنرال های فرانسه بودند دست دادیم و احوال پرسیدیم با کمال گرمی و مهربانی ما را پذیرائی کردند نهار خوردیم بعد قدری در پارک گردش کردیم شکار گاه خوبی داشت یک بچه خرگوش و دو قرقاول دیدیم خیابانهای خوبی داشت دریاچه بزرگی بود بین دریاچه سلطنت آباد را مسیوی جای خوبی است بقدری مجهز از نفر هم سکنه دارد این عمارت سابق



سلاطین فرانسه بوده اغلب دیوارهای اطاقها از چوب منبت کاری خوبی کرده بودند در چهارصد سال قبل ساخته شده خیلی عمارت خوبی است سه چهار ساعت انجام بودیم بعد آمدیم منزل تقریباً یکساعته آمدیم از يك تونل هم گذشتیم که یکدقیقه طول کشید شام را در منزل خوردیم ساعت هشت رقیم به تار بازیهای غریب کردند مثلاً يك سگی بود در روی يك انگشت بازی گر معلق میزد بعد سگ را میانداخت به او در هوا معلق زده باز در روی دست بازی گر قرار میگرفت در حالتیکه دست های سگ روی دست بازی گر و پاهایش معلق در هوا بود خیلی کارهای عجیب و غریب کردند بعد چهار نفر دختر آمدند و بنیاستیک بازی کردند میرفتند روی شانه هم دیگر بعد معلق میزدند یکی یکی معلق زده می افتادند روی شانه آن یکی تا آخر خیلی خوب و بنیاستیک بازی کردند چند نفر ژاپونی هم بودند بعد از تماشا آمدیم منزل نماز شب جمعه خواندیم روضه هم خواندند بعد خوابیدیم

••§ — (جمعه بیست و چهارم جمادی الاولی) § — ••

صبح از خواب برخاستیم الحمدلله احوالمان خیلی خوب است امروز دو ساعت بعد از ظهر موسیولو به رئیس جمهوری فرانسه میاید انجام صحیح کاغذ زیادی از طهران آمده بود همه آنها را خواندیم و جواب نوشتیم بعد موسیولو به آمدجانی خوردیم خیلی صحبت کردیم بسیار آدم معقول درست مهربانی هستند بعد از صحبت ایشان رفتند دکتر گالزوفسکی معروف آمد چشم ما را دید الحمدلله هیچ عیبی ندارد قرار شد عینکی برای چشم ما بدهد و رفت بعد قدری اسباب فنگراف آورده بودند خریدیم موسیو اپاز آمد تفنگهای مکه خریده بودیم آورده بودند بعضی دستور العمل ها باو دادیم يك ارك و يك بیانو آورده بودند ارك را ده هزار فرانک میگفت بیانورا هم ده هزار فرانک نخریدیم سفیر کبیر ایتالیا همقیم پاریس هم که باو نشان مرحمت فرموده بودیم برای تشکر بحضور آمد امروز دیگر سوار نشدیم در منزل ماندیم در جلو بالکن تماشا میکردیم فخر الملک پیاده آمد گذشت سرش پائین بود هر قدر اشاره کردیم ندید تا آمد بالا فرمودیم چرا بالا را نگاه نکردی عرض کرد ملتفت نشدم که قبله عالم بالاتر شریف دارند فرمودیم کجا بودی عرض کرد به مغازه فنگراف فروشی رفته بودم فنگرافی خریدم خلاصه بعد از شام رقیم به گراند اپر بازی شیطان بود که مردی را از راه در برد و عاشق زنی شد بعد باشوهران زن هم دول کرد و او را کشت حرکات شیطان و از راه در بردن مردم را که میدیدیم حقیقتاً احوال ما را منقلب کرد و از خدا مستثنت نمودیم که ما را از شر شیطان حفظ کند بعد بقدر دو بیست نفر دختر آمدند و رقصیدند خیلی تار خوبی بود بعد از اتمام آمدیم بمنزل و خوابیدیم (\*)

(\*) — (شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی) — (\*)

صبح برخاستیم دعاها ما را خواندیم جناب اشرف اتابك اعظم آمد مشیر الملک را بحضور آورد بعضی فرمایشات باو داشتیم فرمودیم مرخص شده رفت به پترزبورغ بعد فخر الملک و سیف السلطان و شمس الملک و بصیر السلطنه و عین السلطان و سایرین بحضور آمدند ندیم السلطان آمد درس ها ما را مذاکره کردیم بعد نهار خوردیم بعد از

نهار قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم نماز خواندیم کالسه خواستیم و سوار شدیم رقیم بطرف بوادوبولن  
گرددش کردیم باجناب اشرف اتابك اعظم ومؤیدالدوله صحبت میکردیم آمدیم بك عمارتی بود پیاده شدیم جانی  
خوردیم وگرددش کردیم وآمدیم منزل شب بعد از شام فخر الملك و سیف السلطنه و بصیر السلطنه بودند ناصرهایون  
هم آمدند الحمد لله خیلی خیلی خوش گذشت غزلی هم شوریده شاعر شاخته از شیراز فرستاده بود دادیم فخر الملك در  
بك مخصوص خود مان نوشت ( • )

( • ) — ( یکشنبه بیست و ششم جمادی الاولی ) — ( • )

صبح برخاستیم مسیو ( ابرت ) که از ظالم های معروف فرانسه و از خطوط قدیمه سر رشته کامل دارد و آنها را  
میخواندیمین السلطنه بحضور آورد پیر مردی است متجاوز از هشتاد سال عمر دارد فارسی هم میدانست اما فارسی  
که ما نمیفهمیدیم چه میگفت زلف های سفیدی داشت بلند و ریخته ریش تراشیده متصل حرکت میکرد و قتیکه  
میخواست حرف بزند خیلی خیلی وضع مضحکی داشت بعد اسباب سینما تگراف که چراغ پشتش هست و مثل آنکه  
کتاب را ورق بزنند آورده بودند در این بین جناب اشرف اتابك اعظم آمد خواستیم بایشان نشان بدهیم ضایع شد  
بطوریکه صاحبش هم نتوانست درست کند اسباب را پس دادیم بعد عکاسی آمد که شب عکس میانداخت اطاقرا  
تاریک و پراز دود کرد يك عکس هم از بصیر السلطنه و ناصر الممالک انداخت نهار خوردیم بعد از نهار قدری در  
بالکن ایستاده تماشا کردیم باران هم بشدت میبارید چهار ساعت و نیم از ظهر گذشته رقیم بکلیسای نوتر دام که  
بزرگترین کلیسای پاریس است تمام بنا از سنگ است و ستونهای سنگی زیادی دارد در قرن دوازدهم بنا و در قرن  
چهاردهم با تمام رسیده که حالا شصدهفتصد سال میشود . مجسمه های زیادی در آنجا دیده شد از جمله مجسمه لونی  
سیزدهم و لونی چهاردهم و مجسمه ژاندارك دختر معروف که خواب دید و بعد فرانسه هارا بر ضد انگلیس اغوا  
کرد و آنها را از مملکت فرانسه خارج نمود مجسمه از حضرت عیسی بود که یکمتر تقریباً طول داشت یکپارچه از عاج  
بود اسبابهاییکه برای تاج گذاری ناپلیون اول از الماس و جواهرات نفیسه بود دیدیم بانصد فرآنك هم برای  
فقرا انعام مرحمت فرمودیم و آمدیم منزل شب را در ساعت نه رقیم به تار کمدی فرانسه مثل همان گراند ایرا  
جانی است و خیلی عالی بنائی است حکایت رمن های قدیمه بود يك پرده نشستیم مثل اشقیباخوانها میخواندند  
یک نفر مقصر را میخواستند بکشند به پادشاه آنوقت التعمایمیکرد وضع محزون داشت و چندان تماشائی نبود هوا هم  
خیلی حبس و گرم و خفه بود برخاستیم چون شام نخورده بودیم آمدیم منزل شام خوردیم و بعد از شام یکساعتی  
نشستم و بعد استراحت کردیم

( • ) — ( دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی ) — ( • )

صبح ساعت ده رقیم ما گازن دوشور عمارت چهار طبقه دارد که در چهار طبقه دکا کین است و اسباب میفروشند

قدری اسباب بود که هر چه ما میخواستیم بدانیم چه قسم اسباب هست ندانستیم آنچه را که تصور میکنیم از طیور و خوراکی و پوشاکی و مبل اطاق و فرش و غیر مایلزم زندگانی انسان اگر بکنفرگه آید یا یک پادشاه مایلزم زندگانی هر دو را دارد از جوهر تا سفال میفروشد و رقیم از طبقه بالادردگانی فرش میفروختند و سه قالی دیدیم کار تبریز از ابریشم و ازیشم هم بود که حقیقتاً خیلی نقل داشتند بقدری بمن اثر کرد و خوشوقت شدم که اگر تمام این مغازه را بمانفتم میدادند آنقدر خوشوقت نمیشدیم که متاع مملکت ما اینقدر نفیس و درانظار مردم محل ملاحظه و تمجید است بیکر اپازده هزار فرانک میگفت ابریشمی بود تقریباً سه ذرع و نیم طول و دو ذرع و نیم عرض داشت افسوس هزار افسوس که کسبه بازار ما هنوز طعم این لذت را نچشیده اند که متاع خودشان را داخل مملکت خارجه کنند و بول بیاورند در عوض متاع خارجه را داخل و در واقع بول را بلاعوض بانهاندهند و آنچه هم در این باب خسارت میبرند متنبه نمی شوند . بعد از گردش و تماشا و خریداری مختصر اسبابی رقیم به سفارت خودمان امروز چهار در سفارت مهمان بین السلطنه هستیم بین السلطنه از هر جهت اسباب پذیرائی فراهم کرده بود خودش بود و قهرمان خان و سایر پسر هایش بودند نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت فرمودیم ساعت چهار کالسه خوانسیم و سوار شدیم جناب اشرف اتابک اعظم مرخص شد رفت بعضی بازدیدها داشت بکند ما و مؤید الدوله و امیر بهادر جنک و فخر الملک در کالسه نشسته رقیم به باغ وحش از حیوانات آهوی زیادی بود فوج و میش و تکه طیور و حیوانات غریبه خیلی داشت یک نوع خرگوش بود که گوشش کوتاه است و بزرگتر از خرگوش ولی وضع دو بدنش بعین مثل خرگوش بود خیلی گردش کردیم قر قاول های غریبی داشت اما باغ وحش لندن حیواناتش بیشتر از اینجا بود بعد از گردش زیاد رقیم کافه بود عمارتی داشت چای خوردیم قدری راحت کردیم وزیر دربار هم اینجا آمد بعد آمدیم از راه گل خانه که اقسام نباتات داشت گرم خانه راهم تماشا کردیم سیاه های سنگامبل که دهل و قاره داشته آمدند ساز زدند دو نفر بودند که مارهای غریب و عجیب داشتند پشت گردن مارها پهن و ترکیب غریبی بود ساز میزدند برای مارها مارها راست میایستادند بعد دهانشان را میاوردند توی دهان مار میگذاشتند خیلی حرکات غریب کردند انعامی هم بانهادیم آمدیم منزل شب را در منزل بودیم و جانی رقیم الحمد لله خیلی خوش گذشت وزیر دربار هم بود و بعد خوابیدیم

— ( سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی ) —

صبح از خواب که برخاستیم باران میامد و هوا باندازه گرم بود و خفه که اندازه نداشت تا وقت نهار در اطاق خودمان بودیم بعضی اسبابها آورده بودند تماشا کردیم یک تفنگ خریدیم از دختری که تفنگ را فروخت خلاف قولی هم کرد اول گفت هزار و صد فرانک بعد که گفتیم خریدیم گفت هزار و پانصد فرانک بعد ناظم الدوله آمد عرض کرد فردا برادر خدیو مصر میخواند شرفیاب شود فرمودیم بیاید دکتر

شنیدر دوسه تا صورت سپاه قلم مار آورده بود یکبار دستخط فرمودیم و بفخر الملک مرحمت فرمودیم یکی را هم استدا  
کر دیهمان کسی که کشیده بود اللفات فرمودیم بعد از نهار قدری استراحت فرمودیم از خواب که برخاستیم نماز خواندیم  
ورفتیم پائین در اطاق بلیار قدری بلیار بازی کردیم با جناب اشرف آتابک اعظم بعد آمدیم سوار شدیم و رفتیم بطرف  
بوادوبولن در میدان اسب دوانی که امروز اتومبیل دوانی بود پیاده شدیم صندلی گذاشته بودند جمعیت زیادی هم از  
سر دوزن بودند سی و پنج اتومبیل و دو چرخه بود که تک تک میدو اندند مرتبه گذاشته بودند ساعت نگاه میکردند هر  
کدام زودتر میرسیدند معلوم بودند تر رفته اند آمدند یکی یکی و از جلو ما گذشتند بعضی از آنها بطوری تند میگذشتند که  
مثل برق از جلو چشم عبور میکردند و آدمی که در او نشسته بود باید آید و نمیشد و تا از اتومبیلهای موسیوسر پل معر که  
کردند خیلی تند مثل برق آمده گذشتند بعد از اتمام اتومبیل دوانی آمدیم در یکی از عمارت های بوادوبولن چائی  
خوردیم و قدری راحت کردیم بعد آمدیم منزل شب را هم در منزل الحمد لله خیلی خوش گذشت \*

•• ( ) — § ( چهارشنبه ۲۹ ) § — •• ( ) ••

صبح از خواب برخاستیم چائی مان را خوردیم قدری کاغذ نوشتیم جنرال اندروزیر جنک دولت فرانسه بحضور آمد  
قدری صحبت کردیم از دو سال قبل که او را دیده بودیم خیلی جوان ر بنظر آمد نشان خود مان را هم پیرار سال بایشان  
داده بودیم میخواست برود بار دوی ساتوری در سر حد اسپانیول در نزدیک تولوز از ماهم دعوت کرد که بانجا برویم  
چون دور بود عذر خواستیم جناب موسیولو به رئیس جمهوری هم نیرود بعد محمد علی پاشا برادر خدیو مصر بدیدن ما  
آمد برای تاج گذاری بلندن آمده بود جوان بلند بالای خوبی است بعد رفتند ماهم نهار خوردیم و قدری استراحت  
کردیم از خواب که برخاستیم سوار شدیم رفتیم باغ نباتات خیلی گردش کردیم حیوانات خیلی غریب و عجیب بود از جمله  
یکموشی دیدیم آبی که بقدریک بره میشد چند تا کلم انداخته بودند پیشش مشغول خوردن بود شیر و پلنگ و بر همه حیوانات  
بودند رفتیم بموزه اسکلت حیوانات بود اسنخوان قیل و زرافه و شتر و گاو انواع حیوانات و مارها از جمله اسنخوان بالن  
بود که ۲۵ ذرع طول او بود فخر الملک امیر بهادر جنک سیف السلطان و چند نفر از رؤسای انجا که قریب هفت هشت  
نفر بودند فرمودیم رفتند در فلک اسفل او در یک گوشه او قرار گرفتند چیز غریبی بود پیرار سال هم اینجا آمده و این اسکلت  
و این حیوانات را دیده بودیم بعد از تماشای آنها رفتیم به بوادوبولن گردش کردیم و چائی خوردیم و آمدیم منزل شام  
خوردیم ساعت نه رفتیم به گراند ابرا در انجا هم بازی و رقص بسیار خوبی کردند یک ساعت از نصف شب گذشته  
آمدیم منزل و خوابیدیم

•• ( ) — § ( پنجشنبه سلخ جادی الاولی ) § — •• ( ) ••

صبح از خواب برخاستیم لباس پوشیدیم چائی خوردیم شمس العلمای هندی آمد پیش ما قدری صحبت کردیم خیلی آدم  
باکال و با سوادی است کلاه فینه در سر داشت آلمانی و انگلیسی و فرانسه و فارسی را خیلی خوب میدانست هندی را هم



خوب حرف میزد بعد مرخص شده رفت چند تلگراف از طهران رسیده بود همه را خواندیم و بعضی تلگرافها بطهران نوشتیم جلو بالکن اطاقها اسباب تماشا فراهم است بقدری عبور و مرور مردم در خیابان شانزلیزه زیاد است که حد ندارد یکفوج سرباز را دیدیم که میرفتند پرسیدیم گفتند میروند به قراولخانه بیرون شهر عوض بشوند نقاشی که صورت ما را ساخته بود باو نشانی داده بودیم آمد بحضور صورت ما را خیلی خوب ساخته بود بعد نماز خوردیم و قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم نماز خواندیم و سوار شدیم رفتیم به بوادوبولن به قهوه خانه کاسکاد جناب اشرف اتابک اعظم هم رفته بود به بازدید برادر حدیو معسر وزیر دربار امیر بهادر جنگ حاجب الدوله همراه ما بودند در کاسگه قهوه خانه که رسیدیم بالا خانه بود در قسیم انجاشائی خوردیم در این قهوه خانه هم مثل آرمیونیل یک میز گذاشته بودند یک مرد رفته بود بالای میز یک بوق در دست دارد یک نفر دم قهوه خانه ایستاده صدا میزند نمره کالسکه را نمره چهل و چهار انهم با بوق صدا میزند نمره چهل و چهار از بسکه کالسکه زیاد است و دور میایستد صاحب کالسکه نمره کالسکه دستش است و صدا میزند کالسگهی میاید و سوار میشوند و میروند بعد از گردش آمدیم منزل در بین راه فخر الملک را دیدیم توی کالسکه نشسته بود میرفت پرسیدیم کجا رفته بودی عرض کرد بکشتی نشسته روی رودخانه سن و به سن کلو رفته بودم سیاحتش از این فرار است که عرض کرد در شهر پاریس که رودخانه سن میگذرد در اغلب نقاط آن کنار رودخانه کشتیهای زیاد ایستاده برای حمل مسافر یا اشخاصیکه میخواهند تفریح نمایند و ندر کشتی مینشینند و روی سن سیاحت میکنند اطراف رودخانه اغلب عمارت های شهر است و بطرف سن کلو که میروند از پهلوئی برج ابل میگذرند در وسط رودخانه بعضی جاها و جزیره های کوچک هستند که قهوه خانه ها ساخته اند و اسباب تفریح گاه مردم است نیم ساعت که میروند به سن کلو میرسند پارک و عمارت های عالی دارد و قوارمهائی که هر چند روز یکمرتبه برای تماشای مردم آب میاندازند همه را گردش کرده بود و برای ما صحبت میکرد خلاصه آمدیم منزل شام خوردیم بعد از شام رفتیم باین مجلس کنسری در همین هتل ترتیب داده بودند کنسری یعنی آواز خواندن و ساز زدن و بعضی بازیهای مختصر اول شخصی از اهل زاین آمد گوها بهو انداخت و گرفت یک پسر هشت نه ساله را آوردند سه چوب که هر یک از نیم ذرع کتر طول داشت و یک سر چوب را آتش زده بود و الو داشت این پسر که کوچک هر سه چوب را بهو امیانداخت و میگرفت در صورتیکه متصل چوبها در هوا بود و بطوری میانداخت و میگرفت که آن سرش که آتش بود بدستش نمیخورد که بسوزاند خیلی خوب بازی کرد یک زنکه آمد آواز خواند بعین مثل اسکلت چند تا سیاه آمدند بازی در آوردند چون اطاق گرم بود احوال ما بهم خورد آمدیم بالا میرزا ابراهیم خان دکتر باشند آمدند بالا پاشویه و بعضی دستور العملها دادند حالتان قدری بهتر شد بعد وزیر دربار آمد و حبی داد الحمد لله احوالمان بجا آمد و خوابیدیم

(\*) — ( جمعه غره جمادی الاخره ) — (\*)

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم امین حضرت بحضور آمد بعد ندیم السلطان آمد روزنامه خواند مسبو بازار

آمد چند تا طبیبچه آورد طبیبچه که مال خود مان بود امین حضرت بلند کرد و یکدفعه از دستش در رفت خدا رحم کرد بکسی نخورد و بدیوار اطاق خورد بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمد قدری صحبت کردیم اسبابهاشیکه از لندن خریده بودیم علا السلطنه بحضور آورد بعد نهار خوردیم چون شب را قدری کسل بودیم باز کسالت قدری باقی بود خوابیدیم الحمد لله رفع کسالت شد بعد برخاستیم کالسکه خواستیم و سوار شدیم جناب اشرف اتابك اعظم امیر بهادر جنگ و فخر الملك با مادر کالسکه بودند رفیق تار سیدیم به پادیون روایال دریاچه بسیار قشنگی بود پیاده شدیم کنار دریاچه در این بین وزیر دربار هم رسید نشستیم به کرجی کوچکی توی دریاچه خیلی گردش کردیم هوا هم باران آمده از اطراف جنگل صفای دریاچه مرغابیها قوها توی دریاچه خیلی خیلی با صفا بود بعد آمدیم در کافه جانی خوردیم بعد سوار کالسکه شده آمدیم منزل شام خوردیم بعد از شام ساعت نه رفیقیم به نوریك پیر ارسال هم اینجا آمده بودیم بازیهای خوب کردند يك اسبی هم بود حرکات غریب کرد مثلاً صاحبش شیرینی آورد روی میز گذارد اسب را هم برد گردش را در حلقه کرد بعد رفت آنطرف فوراً اسب گردن خود را از حلقه بیرون آورده رفت شیرینی را خورده بعد رفت سبیدی را بلند کرد سگ کوچکی توی سبد بود در کمرش کمر بندید داشت بادندان کمر بند را گرفته سگ را در کال آراحی آورد گذارد روی میز پهلوی بشقاب شیرینی و باز رفت گردن خودش را در آن حلقه گذاشت صاحبش آمد دید شیرینی را خورده پرسید از اسب تو خوردی طوری سرش را رو به بالا حرکت میداد که من نخوردم عقل حیرت میکرد و سرش را بطرف سگ حرکت میداد یعنی او خورده خیلی حرکات غریب و عجیب کرد بعد شخصی آمد که يك باداشت و لوسیت دو چرخه داشت کارهای غریب کرد از جمله زردبام مانند چیزی آنطرف سیرك و اینطرف سیرك گذاشته بودند آمد بالای زردبام یکدفعه سوار دو چرخه شد طوری خودش را انداخت پائین که از آنطرف بزور و لوسیت بالا رفت تا سر زردبام دوسه پله مانده بود به بالا برسد زمین خورد ولی گرفتند نیفتاد بعد تمام محن سیرك آب شد قریب پانزده ذرع رفت بالا و خودش را انداخت پائین بادو چرخه پائین توی آب خیلی تماشائی بود بعد از آنم آمدیم منزل و خوابیدیم

— ( شنبه دویسه جمادی الاخره ) —

صبح از خواب برخاستیم جانی خوردیم در ساعت ده موسیو دون پرس کابالرد Don PERSN Caballero سفیر فوق العاده دولت اسپانیول که حامل نشان نوازون دور ( Toison d'or ) بود برای ما بحضور آمد نشان و نامه که آورده بود تقدیم کرد ما و جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار مؤید الدوله و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ مفخم الدوله مهندس المالك لباس رسمی پوشیده مفعظه الدوله را مهماندار قرار داده بودیم از برای سفیر کالسکه های مارا برده بودند سفیر را آوردند امشب هم مهمان ما هستند بشام سفیر بسیار آدم فهمیده درستی است فرانسه را خیلی خوب حرف میزد احوالات و صورت اسپانیولی ها خیلی

شیه است بایرانی حاجتم و ابرویا و خوشگل بعد از رفتن او قدری بطهران کاغذ نوشتیم بعد نماز خوردیم بعد از نماز هم دیگر نخواستیم. يك قدری کتاب شاه نامه خواندیم ساعت چهار از ظهر گذشته سوار شدیم فخر الملك امیر بهادر جنگ و سیف السلطان بامادر کالگه بوند جناب اشرف اتابك اعظم رفته بود باز دیدم سفیر ما رقیم به بواد بولن در پاله روایال وقتی میرقیم بالون هوا بود با فخر الملك صحبت میکردیم صحبتی عنوان شد از توحید و عشق خاتمه اش بحضرت سیدالشهدا صلوات الله و سلامه علیه ختم شد خیلی صحبت خوبی بود تقریباً سه ربع ساعت طول کشید بعد رقیم به پاله روایال آنجا چائی خوردیم و دوسه کارت پستال دادیم ب فخر الملك بطهران نوشت بعد اتابك اعظم آمد با اتابك آمدیم پائین خواستیم پیاده راه برویم از بس جمعیت زیاد بودند سوار کالگه شدیم و آمدیم منزل شب راهم در ساعت هشت لباس پوشیدیم سفیر آمد از نوکرها هم بودند شام خوردیم بسلامتی پادشاه اسپانیول جام شربی خوردیم بعد سفیر هم بسلامتی ماتست برد بعد از شام آمدند با طاق سالون قدری صحبت کردیم بعد آنها رفتند بمنزل اتابك اعظم قهوه خوردند عکاسی هم سینما تکراف آورده بود یکساعتی هم اورا تماشا کردیم بعد یکساعتی هم جهان تماشا کردیم نوکرها هم پیش ما بودند صحبت میکردیم بعد خوابیدیم

— \* \* \* یکشنبه سیم جمادی الاخره \* \* \* —

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم و چند کاغذ بطهران نوشتیم ساعت ده عباس پاشا خدیو مصر بدیدن ما آمدند با ایشان دست داده تعارف کرده نشستیم و خیلی صحبت کردیم از اراضی مصر و رود نیل و غیره از قرار یکه تقریر میکردند رود نیل از قاهره که رد میشود صد فرسخ راه را میگیرد و در آنجا تشکیل جزایر میکند در زمان محمد علی پاشا سدی که بسته بودند ده ذرع آب بالا میآمد در آن اراضی سه مرتبه در عرض سال زراعت میکنند یک مرتبه گندم یک مرتبه پنبه یک مرتبه گندم که زرات میکارند از قرار یکه میگفتند تازه سدی بسته اند پنج میلیون گینه خرج کرده اند که صد فرسخ اراضی دیگر راه آب میگیرد آنجا هم مثل سایر جاها سه مرتبه زراعت میکنند قرار دادند عکس آنجاها و استاتیک و تفصیل احوالات انبار برای ما بفرستند بعد از آنکه خیلی صحبت کردیم خدیو رفتند ما هم بقیه کاغذها ما را تمام کردیم با وزیر دربار قدری صحبت کردیم کمر و پایش درد میکرد بعد نماز خوردیم چهار از ظهر گذشته رقیم بیازدید خدیو آنجا هم از همین قبیل صحبت ها بود پرسیدیم که از پاریس بکجا میروید گفتند از آنجا میروم با سلامبول و از آنجا بمصر گویا خانه و بچه شان در اسلامبول باشد بعد از آنجا رقیم بواد بولن از قرار یکه عرض کردند دو ساعت قبل از رفتن ما اسب دوانی بوده تقریباً يك کور جمعیت بود بقدری جمعیت بود که هر جا رقیم پیاده بشویم يك پیاله چائی بخوریم ممکن نشد تقریباً از در باغ شاه تا خیابان ناصریه دو طرف کالگه متصل بهم بود بعد از گردش آمدیم منزل ساعت هشت رقیم بتا رسرا بر نار حقیقتاً خوب تازی بود ولی در تمام این تا رو اکثریها بکنفر



خوشگل نداشت در حقیقت همه اتیک بودند بعد از تاز آمدیم منزل جناب اشرف آتابک اعظم وزیر دربار مستوفی الممالک بامادر کالسه بودند \*

« ( ) ... « ﴿﴾ ﴿﴾ دوشنبه چهارم ﴿﴾ ﴿﴾ « ( ) »

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم باز خوابیدیم ساعت نه بیدار شدیم فرستادیم پیش آتابک اعظم که بیاید برویم آنکن عرض کردند سوار شده موثق الدوله و امیر بهادر جنگ حاجب الدوله امین حضرت آقا سید حسین خان ناصر الممالک بامابودند رفتم بانکن تقریباً شش هزار کیلومتر که یکفرسخ باشد میشود جای بسیار خوبی است لاکه دارد که تقریباً دو هزار ذرع دور او میشود عمارتی دارد مثل سقف کشتی غاریکه درست کرده اند و زیر او گزینو است تمام از سمین است تمام سقف را از گل و برگهای مصنوعی درست کرده اند که توی آنها تماماً چراغ الکتریک است نهار را در بالا خانه خوردیم که مشرف بلاک بود موزیک میزدند موسیو پاولی رئیس پلیس را فرمودیم کشتی حاضر کنند نشستم بکشتی ما و امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله و ناصر الممالک و دکتر ابراهیم خان در یک کشتی بودیم موثق الدوله و امین حضرت و آقا سید حسین خان و موسیو پاولی هم در یک کشتی بودند گردش کردیم روی دریاچه دو تا دختر خیلی خوشگل دیدیم که کمتر باین خوبی دیده بودیم نا آنها کشتیمان را حفت کردیم و محبت میکردیم گلی دستان بود تعارف کردیم بدختری امیر بهادر هم گلی بدختر دیگر تعارف کرد دختر گل ما را گرفت و زد بسینه اش آن یکی گل امیر بهادر را انداخت دور خیلی خنده داشت بقدر نیم ساعت گردش کردیم بعد آمدیم بیرون کالسه حاضر شد و وارد شدیم و آمدیم منزل در بن راه مرد شتر دیدیم میبزنند بر سیدیم گفتند دوازده سال تا خوش بوده امش و ایلی بود از ژونوبه و بعد از رو بر لهس گذشته آمدیم به بوادوبولن در قهوه خانه یاله رو ایلی جانی خوردیم و بعد آمدیم منزل فرستادیم فنگر افچی آمد از برای فنگرافی که داشتیم دیافرنک و بعضی سلنرها فرمایش دادیم بیاورد شب را هم جانی رفتم و در منزل بودیم

« ( ) ... « ﴿﴾ ﴿﴾ سه شنبه پنجم جمادی الاخره ﴿﴾ ﴿﴾ « ( ) »

صبح از خواب بیدار شدیم دست و رو ما را شستیم جانی خوردیم دعاها ما را خواندیم آقا خان پسر مرحوم آقا خان محلاتی را جناب اشرف آتابک اعظم بحضور آوردند و تا فنگ یکی گوله زن و یکی ساچه زن و یک دستگاه اسباب تحریریشکشی آورده بود اظهار مرحمت و التفات با فرمودیم قدری چشمش درد میکرد از قراریکه عرض کرد در استاند بوده چشمش را معالجه میکردم است جناب اشرف آتابک اعظم هم کسالت داشت گویاتب کرده بوده است بعد دکتر دیو لافو بحضور آمد باد کتر شنیدردیو لافو اوقتی آمد و ما را دید خیلی تعجب کرد و ما را انیشناخت عرض کرد احوال شما بسیار خوب است قلب ما را دید خیلی تعریف کرد و میگفت الحمد لله هیچ عیب ندارد الحمد لله احوال ما هم حقیقتاً خیلی خوب است یک عکس خود ما را با او دادیم بعد آنها رفتند ما هم نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم چهار از ظهر گذشته سوار شدیم و قیکه سوار شدیم جناب اشرف آتابک اعظم قبل از ما سوار شده بود ما هم رفتم به پارک منسوب

گردش کردیم و رقیم به آرمانویل چائی خوردیم و از همان پارک منسوبو گذشتیم و آمدیم منزل اتابک اعظم منزل نبود  
فخر الملک رخاوستیم روزنامه را تا الان که یک ربع بغروب مانده فرمایش فرمودیم نوشت موثق الملك آمد بعضی اسبابها  
که خریده بودیم فرمودیم برد بدهد ببینند در صندوق و بعضی فرمایشات فرمودیم و بعد شام خورده خوابیدیم

§ — § ﴿﴾ چهارشنبه ششم جمادی الاخره ﴿﴾ — § — §

امروز باید برویم فونتن بلو صبح ساعت ده و چهل دقیقه سوار کالسکه شدیم و رقیم بگار راه آهن یک ساعت و نیم هم باراه  
آهن رقیم تار سیدیم فونتن بلو اطراف راه خیلی با صفا بود و یل های خیلی خوب گل کاریهای خیلی قشنگ راه آهن هم  
خیلی تند میرفت رقیم تار سیدیم در هو تل نماز خوردیم بعد از نماز قدری استراحت کردیم جناب اشرف اتابک اعظم  
مؤید الدوله وزیر دربار فخر الملک حاجب الدوله سیف السلطان امین حضرت آقا سید حسین خان بصیر السلطنه بودند  
بعد رقیم بعمارت سلطنتی اینجا که تقریباً از سیصد سال قبل ساخته شده خیلی عمارت عالی خوبی است پرده های نقاشی  
اعلا داشت تالارهای بزرگ سقف اطرافها از چوب طوری منبت و مطلقاً کرده اند که دیگر بهتراز این تصور نمیشود  
تخت خواب ناپلیون و اطاق مخصوصش هم را گردش کردیم اگر چه این عمارتها که حالا اینطور مانده است در حقیقت  
بی صاحب اسباب عبرت است ولی باز حالت انسان طوری است که عبرت نمیگیرد انسان این بناها را به بیند که چه اشخاص  
ساخته و حالا چه طور معدوم شده اند خواهد گفت فاعثر و ایاولی الابصار وقتی خوابیده بودیم با سیف السلطان همین  
عجبت را میگردیم خلاصه بعد از تماشای عمارت آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم رقیم بگردش توی جنگل فریب یک ساعت  
و نیم در توی جنگل گردش کردیم اینجا شکارگاه سلاطین فرانسه بوده حالا دولت اجازه داده است عموم مردم شکار  
میکنند آمدیم تا بلندی که قصبه فونتن بلو نمایان بود در حقیقت پانورامای اینجا بود پیاده شدیم خیلی مصفا بود عکاسی پیدا شد  
عکس ما را انداخت عکاس باشی هم بود فرمودیم عکس دور نمای شهر و عکس ما را انداخت بعد از گردش آمدیم  
بگار راه آهن نیم ساعتی معطل شدیم تا ترن رسید مقارن غروب بود سوار شدیم دیگر نمیدانم چه بنویسم از تندرقتن  
ترن تقریباً یک ساعت و نیم طول کشید تا پاریس رسیدیم در گار پیاده شدیم از گار تا منزل هم تقریباً نیم ساعت بیشتر  
راه بود شب راه در منزل بودیم چون دور و زد دیگر باید برویم قرار رفتن خودمان را میدادیم و بعد خوابیدیم  
مختصری از تفصیل فلن به همه از این قرار است که در اینجا مینویسیم فلن بل این محل را ولایت سن دمارن میگویند  
چهار هزار و هفتاد و هشت نفر جمعیت دارد مدرسه و تویخانه و کارخانه چینی سازی دارد این شهر را پادشاهان  
طايفه کاپیتن ساخته اند شارل پنجم در اینجا کتابخانه بنا کرده بعد فرانسوای اول کلاه فرنگی ساخته و بعد کارین  
دوم دیس و هانری دوم و هانری چهارم بناهای دیگر کرده اند در سال ۱۶۰۷ ملکه کریستن معشوق خود را  
مونا لاسکی در اینجا دار کشید و عهد ناپلیون اول پاپی هفتم در اینجا میوس شد در سال ۱۸۱۴ ناپلیون استغفای  
خود را در اینجا امضا کرده است قشنگ ترین نقاط این بناها کلیسای فرانسوای اول است کالسری هانری دوم

کالسری دمان بو استیر عمارت ناپلیون و کتابخانه همه چیز دارد مسیو کار نوریس جمهور سابق فرانسه با پنج سیلیاق میامده است هوتلی که مانهار خوردیم هوتل فرانس آنگلتر بوده سابقاً دوک های کنسر در اینجا منزل داشته اند

— ( پنجشنبه هفتم جمادی الاخره ) — \*

صبح صبح که برخاستیم باران شدید میامد و هوا خیلی خفه بود خودمان هم خلق خوشی نداشتیم بجهت عبیده فخر الملک را خواستیم روزنامه را فرمودیم نوشت ندیم السلطان آمد روزنامه خواند خیلی کسلسل بودیم حتی فخر الملک عرض کرد از بشرة مبارک آثار خستگی مشاهده میشود در هر صورت روز را گذرانیدیم نهار خوردیم شخص تفنگ فروشی آمد تفنگ خوبی داشت نمره دوازده هزار و پانصد فرانک خریدیم بعد قدری استراحت کردیم چهار از ظهر گذشته با امیر بهادر جنگ و فخر الملک و حاجب الدوله لشستیم بکالسگه ورقیم به زاردن دو پلانت ورقیم به موزه اسکلت حیوانات غریب و عجیب دیدیم از جمله استخوان حیوانی بود که قریب یازده ذرع از سر تادم او بود گفتند علف خوار بوده و مال قبل از طوفان نوح است مثل همین حیوانات در موزه برو کسل هم دو سال قبل دیده بودیم برای حاجب الدوله و فخر الملک تعریف میکردیم و تسبداً قبول میکردند حال نشان دادیم و دیدند اغلب ماهی های متحجر شده شبیه آنها گاهی در سنگ های ایران هم پیدا میشود دیده بودیم بعد از ملاحظه آنها ورقیم بموزه سنگهای معدنی کریستال دوروش خیلی سبزی بود انواع سنگهای معدنی بود سنگهایی که از آسمان افتاده دیدیم خیلی بزرگ بوزن پنج خروار مثلاً بعد نباتات را دیدیم درخت نخل و غیره يك كنده درختی بود خیلی بزرگتر از چنار امامزاده صالح طهران . بعد آمدیم منزل شب راهم در منزل بودیم ناصر هایون هم بود الحمد لله خیلی خوش گذشت

— ( جمعة هشتم ) — \*

صبح از خواب برخاستیم سفیر اسپانیول بحضور آمد مرخص شد رفت بعد ندیم السلطان را خواستیم قدری روز نامه خواند فخر الملک را احضار فرمودیم روزنامه را نوشت بعد نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم چهار از ظهر گذشته سوار شدیم ورقیم به گرانده پاله عمارتی است که در دو سال قبل برای اکسپوزیسیون ساخته اند سایر بنایه اکسپوزیسیون را که خراب کرده اند دو عمارت نگاه داشته اند از جمله یکی همین گرانده پاله است چنانچه در روزنامه سابق فرنگ نوشته ایم تمام سقف اینجا زبلور است و بزرگی اینجا حال معلوم میشود که قریباً پنجاه شصت اطاق توی او ساخته اند فخر الملک و حاجب الدوله سیف السلطان و امیر بهادر جنگ همراه بودند قدری اسباب خریدیم و گردش کردیم بعد باز سوار کالسگه شده ورقیم به بوادوبولن به ارمانوید جای خوردیم باران هم شدت میآید بعد آمدیم منزل شام خوردیم ساعت نه ورقیم به نویسرك قریباً مثل همان بازها بود که شب قبل دیدیم چونکه تازه کی داشت يك پسر جوانی آمد دو بطری گذاشتند روی میزی و رفت